

هو المستعان

چنانچه ظاهر از لایحه باجماع جمیع اینطایفه از وضع شریف بزرگ در
 درین لایحه و همه که اورا مطیع بودند الا بعضی محض استماع آیات از لایحه
 فطرت تحقیقی او تصدیق شجره از لایحه نمود و محضاً در نفس این شجره
 را مطیع نشدند و الواح دانا را که از صد و نهم برودن است بر این
 در اول لایحه است و لذا اسم عظیم که از جانب حق برین برین لایحه
 و جمیعاً در ارض طایفه از لایحه بزرگ میدانند محض استماع تصدیق
 نموده باین منقطع گردیده و لکن جمیع اصحاب از عالم جاهل این
 شجره از لایحه مطیع گردیدند و بعضی که در دلهای ایشان علم تحقیقت
 نه بود و فطرت اصحاب آنها بود بنور دید تحقیقت و بصیرت ندانسته
 از جهان حضرت را که باب است نموده جوابات از منصف
 شنودند و لکن در ماقضی و جزئی را جمیعاً در محض تعظیم است صد عز
 عطف نموده در حضرت محض استماع الواح دانا را دشواری بنیات در
 اثبات شجره از لایحه از منبع ابدال صادر فرموده و محض استماع الواح
 دعوت نموده که در الواح دانا بنام فیض از ظهور شجره از لایحه ظاهر شده بود
 و نفس الهی در این باب در الواح و کلمات داشت رات مستغنیات و
 بنیات با رات فرموده بود لکن هر آنکه فطرت جمعی او ظاهر از بنیات

بنیاد

شبلیه و در سبب نفس با بود در این شبک شبیه نموده چه مشهور اولوال
 لباب لایحه که این شجره از لایحه تعلیم گرفته بود بل محض کلمی محلی در صغر سن
 و عنقوان شبک شبکات لایحه ظاهر نموده ما کان او بکون را استیضی
 داشت چنانکه آثار او را نطق که از اول بد تا امر در رات تحقیقت چنین
 باطن نشد و کفرش ماضی چنین آثارش چنانکه باطن است شجره تحقیقت
 ان الکلور بعد ما قات الع و ما بین و سبب سنه فدا ظهر الله من تکرار الطرات
 فاستخوف فده لایحه اگر چه این شجره است از نظم ازل و بکر است از نواح
 بحر قدم لیکن از برای ضعف بصیرت و بدد بای تحقیقی قلبی از اوقام
 تر نشی است آثار ان مذکور گردید تا انکه دید قلب و تحقیقت مستیز کرد
 چنانکه در بد امر خواص اصحاب در ارض طایفه ندانند مصدق شدند
 شبیه از برای که چنانکه کثیری از اهل بیان که در عرش رند مقادیر
 لایحه را مطیع شدند و چون بد با آنها کشید و شجره حقیقت غایت
 هر یک از شرک از پیام بیرون و بکنب شفاق و صد این شجره نمود و عصیان
 حقیقی بعد از آنکه داند و ندانسته که ان بر شجره حقیقت و دفع شد چنانکه مشهور
 بود بنات منقطع از بد عیان حق چه دانه شد و چه از لایحه خواهد شد انما
 ش عالمه و لا قوة الا بالله هر کجا خواهند تحقیق امر در ک نیاند در آثار
 از لایحه که لاصد و حصر است مد خط نمایند و لکن آثاری که از شجره ظاهر

و مسخار

ظاهر است و هنوز در پرده خفاست و دیده بصیرت در کس نیست که از
 مخزنه غیب برودن آید الا ان شایسته است پس لحظه تا ملاحظه و تفکر دارند
 اگر گویند تفویض امر بسوی این شجره ظاهر از جانب حق محض لطف و
 اشفاق بجهت نیابت حقیقت جواب گوئیم که دیگران هم بودند که امر حق
 در ششدا که حق با آنها بود چرا تفویض امر با آنها ننمود در این شجره را مخصوص
 کرد اینند و اگر گویند این شجره از ایتان آیات با ارات عاجز است
 انهم مشهور است که چنین نیست که شبهه دارند قدم بعرضه لاموت
 حقیقت نهند تا آنکه آثار الهی را در نفس ربانی مشاهده نمایند چنانکه آثار
 این شجره از لیه بگذرد است چه اول چون نفس بیان است اصعبی
 امتیاز خود دارد و ثانیا بهیچ فرقان است چنانکه بعضی فرقان فرق خود
 که دارد و ثالث چون آثار قدوسی است که از شجره قدوسیت است
 از حضرت قدوس در بیان ظاهر شد اصعبی امتیاز خود دارد و در اول
 انامی است که مخصوص شجره از لیت است بحضرت نظر در کس خواهد نمود که از
 سخن چنین جمع نمون مبادی کلمات نیست چه اگر این باشد منها حق
 تا امروز بهم خواهد بود و حقیقی ثابت خواهد شد پس در ان مقام گوئیم
 این کلمات سخن صریح است بعضی از کلمات نازله فرقان در بیان جمع
 گردیده و عبارت ترکیب داده شده معنی ان از کجا بر گویند معقول تلف

داوات

داوات کلمات از کجا هم میرسد استغوا الله عن ذلکس که چنین نیست بل
 این شجره از لیه قادر است که چون جمیع کتب از اول بد تا امروز در کتب
 الهی شبهه دارند کلمات با بعضی راجع نمایند و در حضور خویش تبیین نمایند تا آنکه
 این شجره الهیه تدرت آثار الهی در حرف طبع آثار قبلین بود و مطاب
 طرح و شیشه با آثار موجود تا آنکه شبهه از بر اول البصا مانند اند که از ضعیف برسد
 بهوش آید ایا حقیقی جز بیان است نه والله حق منزه و بلند و این شجره با
 قدرت کبر و عظمت عظمی چون ذره است نزد رب بمان در شکر است
 نزد این عظیم انجان بل استغوا الله عن ذلکس لان وجهه بکنفی به و بکفی دعا
 یعنی مع الوجوه سبحان الله عن ذلکس و دعا لعلوا کبریا بد آنکه دلیل بود از
 صحت واضح و پدید طوعه لامود بیان لایق لضموی است که از شجره امر
 طالع است و بجز انصاف و برمان ساطع لامع تا ویدر بوعز لبعز
 اول حراج بیان در حق این شجره بسیار است اگر چه بعضی از ان در
 این ارض موجود نیست و در ارض اخری مشهور است کلمات تبیین
 ملاحظه نماید و ثانیا تا بدلت کتاب است الهی که اهم بر اینست که بعضی
 در اوصاف در ثواب و بدینست در حق این شجره با طفت و الله اعلم بالصواب
 که موصوفه خوبی و عذر نیست بل موصوفه و مرام حقیقی اتباع حق و انا ما

تا بگو نفس بصیر در این مقامات صحت با بخت نماید بل با اتباع حق
 در نظر شجره بیان منتقل شده انا مانا فبوضات لانا نبات الیه نفس
 در نفس خویش مشایخ نماید زیرا که عنقریب رشته بنوعی بگردد و دل
 شئی الا وگروه را جمع شود قوی اویش آید ساعتی بقضایان کشند لان بصیر
 الحل الی الله وکل تبصرم الی الله شجره بعضی تویم میمانند که این شجره در عوالم
 مات لانهایه داشته بود غیر مقام موعود است ای اقبال نادان اگر چنین
 مضمون بود از ادل کلام تا در هر یک شجره از زیره را من بظهوره انقبض و عرض
 موعود بدو این عبد مخفی منوع موعود سلب بمقام از خویش نمود چنانکه بیشتر بهین
 اعتقاد از این عالم فانی رفته الی الله فی الحقیقه مقصود او از بعد این بود شکر
 قبل از موعود بود چه احتیاج با بکار تا آنکه مزید بر زحمت شد دلیل در بیان
 آوریم چنانکه از بخت در بدو امر مطالب عالی منظور داشت نه آنکه
 خود بدین حال در مطالب عرفان کما کبر و عروج را مقصود داشته لیکن
 لیکن از شجره مفسر الیه حضرت اعجاز صادر شد و آن مقامات از
 جمیع نفوس ظاهر گشت و شجره ربانیت حقیقت صلبان سبحانی نفسی نه مطالب
 چه عالم ترقی نمود و مظاهر مرتفع گشته چگونه توان فوق این سخن گفت
 چه آثار الیه لاسمه العظیم ناطقت دلانند نگران ذکر الرجوع الخ والاداره
 از همه جمیع این مطالب چون گشت ترا پا در دست از بود و چون مقصود

اتباع امر و صوره الیه صیقل شجره مبارکه ظاهر آمده معمول داشت
 و همان کلام حقیقی را کلمات عاقله در اراد صریحان داد تا آنکه هر نفسی بر کفر
 قرار کرد و محقق از ذهن ان مشهور کرد و اگر گویم مقام موعود مقصود شخص
 عرفانست چه احتیاج با بطلان در همه کلمات بیان دهی فله نحو الخطاب
 مندرج است احتیاج بحرف جدید نیست بل شجره موعود باید نفس ان باشد
 نه آنکه من باب العرفان سخن گویم بل میگویم که گویم همه نفوس منظر الیه
 و معنی منظر الیه استند و لی مقام عرفان است چنانکه میگویم حل له عابد
 و حل له فان تون و له اسم من فی السموات و الارض و اهل بر جعون
 چنانکه مشهور است که کما یبغی له را که در کتب نموده و کتبش در ابرش
 نمرده و بر هر کار این نموده در کلام با و نیاد رده در کتب حقیقی منقول کتب عرفان
 و صوفی و ایقان در نفس و صبر است چنانکه از بعضی مبرین در سنان از قبل
 شنیدم که عتقاد حقیقی او قبل از ارتفاع او این بود که حضرت اعجاز با بخت دارند
 و شجره قدسیه رواق علیها شند و طاهره زکوه نفس بخت این محض کفر و شرک
 کما الیه با وجه آنکه طاهره زکوه نفس را الا بزرگ از کبریا ان از محوب موعود چگونه
 در مقام باشد که وجه آنکه در کلمات او از ذکر انبی انا الحق تا انی انا
 الا در بیان داشت در جمیع مطالب عالی در ان مندرج بود در بعضی مقام عرفان
 عرض را نمیدیدیم که ان من باب العرفان بود و صوفی در بیان نه من باب

الحقیقه ضایقه در صلت با او مشهور است که معلوم است اما نظرنا لفظ الاو با وجه
 آنکه خود خود را میدانیم که قبول فرماید و این کلمه فخرنا است بمنزله
 این امر که مطالب علی که گوید از قول خود تجاوز ننماید و در هر چه
 که گوید مخلوق است و در شان خلق خواهد بود ضایقه من خود در این واقعه
 و این مطلب را بهتر تا مترادف هر که میدانم ضایقه را همانا فخر من میفرماید و آن در تمام
 حالات کن بود و کلمات دیگر شبیه این در این مقام هم این من باب العرفان
 دعوی گویند است و الا در موصوف ذات الاله باشد بد ظهورات او است و
 شجره بیان میفرماید کل ما ظهر من قبل ظهوره ادلاء علی انه لا اله الا هو و شجره بیان
 آیات متفقات در بیان بسیار است باقی آنکه در این مقامات الترازه
 شدند و هر کس از خود در سبب نزع خود آورده اشهره باشد که مقصودش از خود
 یعنی در خود در مقصود همه که آنچه جمع بگرد آورند شخص باشند مقصود بتو
 حق و اتباع ادل مرام تحقیقاتش آن سمر از جهه خود که دارند و مردم باطن
 مقتفی براند و در این سبب اعراض و اعراض همه از شجره از این بود
 اعدادنا الله من كل عز ان الله قريب و هو با وجه آنکه اعراض همه از شکر بکنند و
 کفر با وجه ضایقه معلوم است لایعنی معروض شدند قبایب سبب بود اعراض
 سبب انچه با وجه آنکه هر چه در سبب است و خواهم رفت که مقصود است
 عیب ظفر در موضع نفاق مبادرنده شکر الله و لفظی یعنی شکر الله که در جن

دعوت در اول او هیچ معروض متعال ندانم و هیچ مدعور در این مقام نبوده و بگویم
 که ضایق ادعا حضور نمیکرد بل آنها سبب از بعد مدعوت شدند کما است اخبار باطن
 این عبد بنمودند و این ادله بعضی است از جمله این خود بخود میدهند و در خود متذکر
 داشته و در این مقام هر چه که کسرا از رستان معروض شده اند بی تحقیق
 است غیر این که نصرت این عبد منظور بود البته لفظنا و کلام نماند چه بود که کس
 سستی گفت در تبخیر آن خود در غیر این جز مقصود است باطن نفس و الهی که عوام
 بعد و الا عام بجز محض دانستن چند کلام و عبارت فخر از حق بگویم ضایقه الحمد لله
 خود را از شکر محض نمیدانم اگر چه نزع تا کین بنده محجوب و منفی شده ام ولی شجره خود
 گواه است که مقصود جز رضا او و امر او ندانم و در تمام دلایلی همان طریق الایقان
 در غایت سپیده و نصح ناز و ذلک لهو الفخر الایقان و اللفقار الایقان لایعدله
 شکر تمام است و الراضی الراضی است میدانشم در این ایام موبدا میسکت
 نه والله است حقیقی نیست که میزند او باشد اصحاب با غوار نفوس موقوف
 بند را بمعارض خطب خود در غیر آنند بل آنکه کما است سبب مدعوت خود خدای
 محنتی نهادند و آنچه خواستند نمودند انما استوا بشرو عزنا الاله الی غیره بالجهل
 دانند لبا المرصه و امروز ما هم که مشهوریم آیا از بعد چه خواهد شد و امر
 بلکه ام هیچ خواهد ماند بنده مصفقر که بقول بعضی موبدا از شکر بود و دلیل
 ظاهر و باطن هر دو دانستم و بگفتار بعضی بعضی قدرت مینموند عاقبت امر

چنین شجره که بد دست نباشد چگونه کبریا را هیچ این طریقی ننورده و چنین هم نشسته
 و القوله يا عبادوا علموا انکم لا تقواله عنقوب هم که خواهم رفت و ایچکس نخ اهد ماند و بعینه
 ابن باب طو اهد ماند و دیگر را مالکش خواهد شد که انهم خواهد رفت و بد بکر خواهد
 برداشت و هر نفس الاله در ارجع خواهد گشت و جزندامت نخواهد ماند چه ابا بید
 امر بر ارضیغ نخ و گفتار ناشیسته عوام استماع نموده اگر فی الحقیقه مقصود التماس
 است نخ پذیرد خور حیرت و اگر اضلال ناس است چرا اسم حق بر نخ باید که
 و هر آن دعوت تازه نموده ایاثار الهی است و ایا نشنان قدرت بر دست
 این شجره عظیم نیت و ایا ان تحقیق در ادنا طوق نیت چرا چنین واقع
 واقع شجره اگر گویند مقام نزه مرا نیت است است مقام شجره صدر مراتب
 که مرآت هم بر او اطلاق شجره چنانچه در نظر اینها است همانند حیرت و هم مشاهد
 چنانچه نفس قاطع است از شجره ظهور لا اله الا الله و ان عبدا لله نفس الله
 و ان ما فی البیان دین الله و ان اسم الازل الوجود ذات الله و غیر از این مقام اسماء
 دیگر باقر شجره ظهور کلمه مبارک مرقوم است چرا در اینجا خود نمونما بید و در
 مراتب واقع می شود با وجهی آنکه مقام ششمین و هفتم آن در نظر مراتب واقع است
 و این فوق مقامات مذکوره است و این عبد مفسر خیر عجمیت صرزه مدح نیت
 و الله من مشیت شجره بعون عرفان و کتو وجد نیت و الاخر اننی انادر من التوا
 ناطی نیت و فی الحقیقه همین است و خاز این نیت چنانچه خود به خود شجره ظهور

نمونه

نمونه اند بل عبودیت خود شجره به مغز است و بان معزز زنده در استان قدر بر نخ آمده بر
 نفوس صغیره هم نموده مفسر این عبد مفسر نه این است که نخ را مالک جمع وجه
 کرد انهم یا انکه انباء و ذریات خود را افتاب تحقیق کرد انهم هر جاله حق طالع شجره مطع
 خواه عبد باشد و خواه حیران کان در زینتی امرونی فکری و ان من اول الالبان
 تا که در غزوات موت و سکرات کز غوطه و بر شام اند که هو شیار لازم است و قدر
 بنمایند سزاوار که نفوس مندر که هم بر نخ نموده هو شیار کردید شمس با الله و لفته مقصود
 تحقیق بر او بر بعضی نیت بل انما حق است متی طلع فهو اتمی و مترظر انابه مؤمن
 دلیل تحقیق مشهوره در الا بتبعیت معلوم میشد و در اینجا که مشهور است
 ارتداد همی که هر یک است و اتفاق بعضی چنین بحر شری در امواج و امواج
 ایا در بیان همین است که ک را در نباشید و دیگر جز نیت پس همه حکم
 نیت یا انکه همه حکام جا نیت و یا انکه بعضی را قبول باید نموده و بعضی را رد باید کرد
 یا انکه هر چیز نیت نظرات محبوب است و هر جز که پس نظر نیت مغفوض و باید
 او را تا اول نخ در بیان پرورد شجره ربوبیت لازم است بل و جب او را تا اول
 بنمایند و تا اول نیت که نخ می دانند که محض افراد که ب بر شجره و بر خدا است او را
 قبول میدارند و در بر شجره با نیت مبرک او را با وجهی آنکه میدانند که از اول بدو
 نام او در چنین مطیع از برابر هیچ حق طاهر نش چنانچه مشیت اینها که آثار او
 چون بحر حقیقت در امواج التظم است و ماضی و خلق را فرد گرفته و در نخ

جزا طاعت مولای خود میزند باین درملاعی و درینا مفر است و باین ادراک است
 و جز این کانی است امر نه امکان متاخر و لایق می بود هرگز این آثار علم را
 و در گفته بود چنانچه مشهور است که طالب حق نیست و در شب در روز انانیت
 نوشته می شود دریده بصیرت و اگر هم کلمه بیرون آید از طرف بد کجایان تبع
 بدون خوانند کشید و پیغمبران لغز گستان خباث عتیقه خود را بر جان خوانند
 داد آما بسبب انهمرا عرفی است و دلیل انهمرا لغز که ام جزا که از حق براری
 جسته در هوای نفس خود منمات شده اگر نه این بود چرا حق محبت میشد خلق در
 عجب می رفتند و اکنون اسرار شجره ظهور نماید جز در هوای خود صوفی می بیند و ذکر
 میگویند انهم را بسبب حکایت و مذاکره و الا جز نیست انانیت با الله الرحمن
 من کل نار فداها طبا عما ان کان عیث شیر قدر آرد عاقبت خود بینا شود
 مستم کرد و اینقدر خون نافی مرزا اما میر تو بسوزن از نواهد بود و الارب
 الدباب با زنت خود انهمرا الق الله و از جمع ابد و تب عما فعت لان بنوب
 علیک یا نخی از هو التواب الرحیم ریعلم الدین
 فکلوا من مقبلین بقلوب و اکر الله رب
 العالمین
 آمین

حمدت الله حمدا لا ینزال
 شکر الله شکره لا ینقل
 فحافه کلمه غر محمد نور
 نماید شکر خواتم کمال
 هو الملک

هو الملک المستغنی

سبحانه من جبر ایاة الکائنات و تجر عی قو ابد الموجهات و اودع فیها آثار الحجة
 و الا لقطع و اعلم المودة و الارتفاع و اشترق فیها جذبات لغز و لحظت
 سره و لغات مجده و اجذب کل المکنات الیه و اخرج کل ذات له به حینئذ خرت
 النفوس مغشیات مما تکلم الله من الکی عی جوهر الموجهات ثم لما کف ربک
 عن التعلی فی ارض المودة و الاستیاق اذا افاق کل منصتق و قام بین بدی الله
 و اعترت عمارت من غیره و کان فکر منالک من استبدین و الحمد لله رب العالمین و
 و لعک قد طوع ما شرف من منالک و انالک الذکرین بی بی منو رضی که
 بطریق عشق مجاری حقیقت خود حکم علی منوع و نعلنج بوجد معشوق یا هو العبد من
 بعد ان مریض بتدریج ایام حکمت را از ان حکم آموخته و خود بر تبه حکمت در عشق
 مجاری حقیقت رسید لیکن ای حکم را حکم ربانیا نکویند بل حکم جسمانی است طهات
 ارجا نماید عشق مجاز و رزق حکم روحانیا که معشوق دعاشق تحقیر است از روز اول
 در این رتبه مستطیر بجهت آنکه بتدریج ایام این رتبه مایل شد باشد پس از رتبه
 که حکم جسمانی که پناه بعشق برده بعد از شفای امراض خود بر تبه حکمت رسید
 در حکمت و مدعی ان شوهر گاه مقرب بر حکمت ان حکم سابق باشد اول
 حکم کویند چه اگر منکر فضیلت قبل بصد صحت خود را مباء منثور انهم چه حکم لاحق
 حکمت را از حکم سابق اخذ نموده هر گاه انکار نماید خود را از رتبه حکمت اخراج